

مردان خدا گر چه هزارند یکی اند؛ مستان هوا ...

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الصادق، عليه السلام:

لو علم الناس ما في العلم لطلبوه ولو بسفك السم و خوض اللجج. (الحياه - بحار الانوار)

همه مسلمانان بر این امر اتفاق دارند که قرآن معجزه جاوید پیامبر اسلام است. در خصوص ماهیت معجزه اما دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. عده‌ای معتقدند معجزات انبیاء اساساً برای اقناع افراد عامی و آن دسته‌ای از مردم بوده که همیشه عقلشان به چشمشان است. یعنی انبیاء برای این که پیغمبری خود را به متفکران و اندیش‌مندان و خواص جامعه اثبات کنند، اصولاً نیازی به معجزه نداشته‌اند.

در مقابل، عده‌ای معتقدند که ایمان آوردن انسان‌ها - اعم از عامی و غیر عامی - تنها و تنها به خاطر اتفاقات شگفت‌انگیزی بوده که به دست پیامبران و به عنوان معجزه رخ داده است. این دسته معتقدند ماهیت انسان به گونه‌ایست که وقتی با چیزهای بسیار شگفت‌انگیزی - مثل معجزات انبیاء - مواجه می‌شود، ناخودآگاه و بدون هیچ گونه فکر و استدلالی، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورد.

در این میان عده‌ای هم با نگاهی روشنفکر مآبانه به معجزه می‌نگرند و معتقدند معجزه‌های انبیاء، پدیده‌ایست متناسب با دوران کودکی و دوران پیش از بلوغ عقلی انسان‌ها.

اما به نظر می‌رسد حقیقت معجزه - دست کم در اندیشه اسلامی - هیچ کدام این‌ها نیست. در نگاه قرآن، معجزه بخشی از یک استدلال دقیق منطقی برای اثبات عقلانی پیغمبری پیامبران است. برای درک این استدلال باید در ماهیت نبوت عمیقاً غور کرد. وقتی انسان با کسی روبرو می‌شود که ادعای پیغمبری دارد، منطقی در چه موقعیتی قرار می‌گیرد؟ راست یا دروغ بودن این ادعا چه تأثیری در زندگی انسان خواهد داشت؟ آیا می‌توان چنین ادعایی را - به طور کلی و بدون هیچ گونه غور و بررسی - باطل شمرد؟ آیا می‌توان از کنار آن بی‌تفاوت عبور کرد؟ اگر قرار باشد راست یا دروغ بودن ادعای کسی را که می‌گوید من پیغمبر خدا هستم، معلوم کنیم، چه راهی پیش پای ما خواهد بود؟

این جاست که معجزه جای‌گاه خاصی در استدلالات منطقی ما پیدا می‌کند؛ و این جاست که معلوم می‌شود خارق‌العاده بودن معجزه تنها یکی از ویژگی‌های آنست، نه یگانه خصوصیت آن. بر پایه چنین دلایلیست که ثابت می‌شود: اگر چه همه پیغمبران باید معجزاتی داشته باشند اما هر کس که عمل خارق‌العاده‌ای از او سر بزند، لزوماً پیغمبر خدا نیست. در عین حال باید پرسید: تعریف دقیق خارق‌العاده بودن چیست؟ آیا خارق‌العاده بودن یک امر نسبی است؟ یعنی آیا ممکن است چیزی برای کسی خارق‌العاده باشد و برای دیگری نه؟ بالاخره این که ملاک تشخیص یک امر خارق‌العاده چیست؟ و منطقی چه معیاری برای تعیین و تشخیص یک امر خارق‌العاده وجود دارد؟

این‌ها موضوعات بسیار مهمیست که متکلمان و فیلسوفان اسلامی در باره آن حرف‌های فراوانی زده‌اند. نتیجه این بحث‌ها هر چه که باشد، ایمان آوردن به انبیاء - دست کم - مستلزم برخورد مستقیم عده‌ای از انسان‌ها با آن پیامبر و معجزات اوست. کسی که می‌خواهد معجزه بودن پدیده‌ای را تشخیص دهد، باید با آن پدیده مواجه شود، آن را با پدیده‌های دیگر مقایسه کند، و بر پایه این مقایسه، تشخیص دهد که این پدیده - به نوعی - متفاوت و متمایز از پدیده‌های دیگر - و اصطلاحاً، خارق‌العاده - است.

بنا به آن چه که گفتیم، اگر قبول کنیم که قرآن معجزه ماندگار پیامبر ماست، آنگاه ایمان آوردن ما به اسلام - یعنی مواجهه با قرآن و تشخیص معجزه بودن آن - در گرو مقایسه‌ایست که توسط ما میان قرآن و سخنان دیگر صورت می‌گیرد.

فراموش نکنیم که قرآن یک کتاب است. یعنی چیزیست از نوع فکر و اندیشه و سخن. بنابراین درک اعجاز قرآن تنها وقتی ممکن است که ما بتوانیم میان افکار و اندیشه‌ها و سخنان مقایسه کنیم. حتی اگر بی‌سواد باشیم، باید بتوانیم میان قرآن و سخنان دیگری که می‌شنویم و می‌فهمیم، چنین مقایسه‌ای را به عمل آوریم. کم‌ترین نتیجه‌ای که می‌خواهیم از این حرف بگیریم این است که اهل فکر و اندیشه بودن، شرط اساسی مسلمانان نیست.

علامه در المیزان بر این نکته تصریح دارند که مسلمانان - و مخصوصاً دانشمندان مسلمان - در طول تاریخ، در خصوص جنبه‌های اعجاز قرآن گاه دچار افراط و تفریط شده‌اند. این درست است که قرآن از نقطه نظر قواعد ادبی

و ظرافت‌های خاص آن، یک معجزه است، اما این همه معجزه قرآن نیست. درست است که ادیبان عرب - در تمام تاریخ - در برابر قرآن سر تعظیم فرود آورده‌اند، درست است که حتی ادیبان مسیحی عرب، به صراحت اعلام کرده‌اند که عظمت ادبی قرآن - دست کم در برخی از جاهای آن - به راستی با هیچ کتاب دیگری قابل مقایسه نیست، اما هرگز نباید تصور کرد اعجاز قرآن، تنها و تنها به خاطر ظرافت‌های ادبی و مثلا آهنگ خاصیت که آیات آن دارد. می‌توان - و باید - موضوع را وسیع‌تر از این دید. هر جا که بتوانیم میان قرآن و سخنان دیگری که در برابر ماست، مقایسه‌ای به عمل آوریم، ممکن است بتوانیم وجه جدیدی از اعجاز قرآن را کشف کنیم. وجهی که شاید هنوز از نگاه انسان‌ها پنهان مانده باشد. به عنوان مثال، اعجاز ریاضی قرآن - اگر واقعا ثابت شود - اصلا موضوع دور از ذهنی نیست.

علامه خودشان معتقدند مهم‌ترین وجه اعجاز قرآن - که معمولا کم‌تر مورد توجه واقع می‌شود - وجه معنایی و محتوایی آنست. حرف‌های قرآن، عمق معانی و عظمت محتوای آن، و سبک بیان قرآن، به راستی با هیچ کتابی قابل مقایسه نیست. این وجه از اعجاز قرآن - البته - برای کسانی بهتر قابل درک است که بیش‌تر اهل فکر و اندیشه باشند. اما همان طور که در بالا اشاره کردم، در عین حال، اعتقاد به هر وجه دیگری از وجوه اعجاز قرآن، بدون ورود به محتوای آن به عنوان یک کتاب، ناممکن است. مگر می‌شود، قرآن را با چیزی مقایسه کرد ولی کتاب بودن آن را، یعنی حرف‌هایی را که می‌زند، نادیده گرفت؟

اگر کسی می‌خواست به معجزات موسی یا عیسی - علی نبیا و آله و علیهما السلام - ایمان بیاورد، جز این که اژدها شدن عصای موسی یا تکلم فصیحانه عیسی در گهواره را ببیند و بشنود، و آنها را با حوادث دیگری که در مقابل دارد مقایسه کند، چه راه دیگری پیش پایش بود؟ یک مسلمان هم اگر امروز به معجزه پیامبر اسلام ایمان آورده، قاعدتا باید توانسته باشد قرآن را بخواند، بفهمد و آن را با سخنان دیگری که در مقابل دارد، مقایسه نماید. درست به همین دلیل است که من معتقدم: ایمان آوردن به معجزه پیامبر اسلام، امریست که درجات گوناگونی دارد؛ و این درجات با متناسب است با قدرت فکر و اندیشه افراد. هر کس از دانش و مطالعه و تفکر عمیق‌تری - و نه لزوما بیش‌تری - برخوردار باشد، بهتر می‌تواند معجزه بودن قرآن را دریابد و در نتیجه از ایمان عمیق‌تری نیز برخوردار خواهد بود.

بر همین اساس است که می‌توان فهمید چرا خداوند وقتی می‌خواهد در باره قرآن تحدی کند - یعنی وقتی می‌خواهد بگوید که این کتاب خارق‌العاده و بی‌نظیر است - به شکل‌های گوناگونی حرف می‌زند. گاهی می‌گوید اگر فکر می‌کنید می‌توانید مانند قرآن سخنی بیاورید، ده آیه مثل آن بیاورید، گاهی می‌گوید یک سوره بیاورید، گاهی می‌گوید ده سوره بیاورید، گاهی هم به طور کلی می‌گوید کلامی مانند آن بیاورید. علامه در المیزان به زیبایی توضیح می‌دهند که وقتی قرآن می‌گوید کلامی مانند من بیاورید، کافی نیست که کسی بگوید قرآن گفته «ن» من هم می‌گویم «ب»؛ یا مثلا قرآن گفته *نوالفلم و ما یسطرون*، من نیز می‌گویم *من الکتاب و ما تقرئون* منظور قرآن این است که قطعه‌ای از کلام بیاورید که خودتان بتوانید آن را با قرآن مقایسه کنید. برای مقایسه قرآن و کلام دیگر - بسته به این که آن کلام دیگر چیست و با کجای قرآن و از چه جهت قرار است مقایسه شود - گاهی یک سوره کافیست، گاهی ده سوره لازم است، گاهی ده آیه، گاهی کم‌تر و گاهی بیش‌تر. قاضی این قضاوت خود شما هستید. سخنی بیاورید که با قرآن قابل مقایسه باشد، خود شما قضاوت کنید که چه مقدار سخن برای این مقایسه لازم است و آنگاه خود شما در مورد قرآن و سخنی که آورده‌اید، به قضاوت بنشینید. از هر کسی که می‌خواهید برای آوردن این سخن کمک بگیرید و هر کسی را هم که می‌خواهید به عنوان شاهد این قضاوت، خودتان صدا بزنید. صادقانه قضاوت کنید، آیا کلام شما با قرآن اصلا قابل مقایسه است؟ آیا توانستید کلامی مانند قرآن بیاورید؟ وان کنته فی رب ما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا

شهادت کم من دون الله ان کتبه صادقین و اگر در آن چه که بر بنده خود نازل کرده ایم شک و تردیدی دارید، پس سوره ای مانند آن بیاورید و شاهدانی که به غیر از خدا دارید، خودتان صدا بزنید، اگر راست گو هستید.^۲

همه این حرفها را زدم تا دو باره تأکید کنم که ایمان ما به اسلام و قرآن، همواره می تواند عمیق تر و کامل تر شود. یکی از راه های رسیدن به ایمانی عمیق تر و کامل تر این است که قدرت مقایسه و سنجش میان اندیشه ها و گفتارها در نزد ما بیش تر شود. زمانی که ما متفکرتر، ژرف اندیش تر، عمیق تر و پرمطالعه تر باشیم؛ علم و دانشمان بیش تر و عمیق تر باشد؛ و با آراء و افکار و سخنان بیشتری آشنا باشیم؛ آن وقت است که بهتر می توانیم تفاوت اعجاز آمیز قرآن را با هر کلام دیگری درک کنیم.

این خصوصیتیست که اسلام را از همه ادیان دیگر، متمایز می کند. پیامبر اسلام، معجزات فراوانی داشته اند. بر خلاف تصور برخی از کوه فکریان روشنفکر مآب، قرآن یگانه معجزه پیامبر ما نبوده است. اما بدون شک قرآن معجزه باقی و جاویدان اسلام است. قرآن معجزه ایست متناسب با دوران رشد و شکوفایی تفکر و اندیشه در میان بشر. در میان همه ادیان، در تمام تاریخ، تنها اسلام است که معبد هایش نمی تواند بدون داشتن یک کتابخانه ساخته شود. من اگر بخواهم در این قرن بیست و یکم به چیزی افتخار کنم، همین است. در تمام معابد و عبادت گاه های ما یک کتابخانه هم وجود دارد. اسلام دینیست که ایمان آوردن به آن، بی شبهه محتاج علم و دانش و عقل است. آیات قرآن در باره اهمیت علم و دانش، از هزار و چهارصد سال پیش به این طرف، چشم همه متفکران را به خود خیره ساخته است: قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب بگو آیا مساویند کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند؟ همانا که فقط مغزداران متذکر خواهند شد: یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات بلند گرداند خداوند درجات کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی که به آنها علم داده شده است؛ انما یحشی الله من عباده العلماء همانا که فقط عالمان خشیت خدا را دارند.^۵

به روایات که می رسیم، انکار به دریای دیگری غوطه ور می شویم. سخنان پیشوایان دینی ما در باره اهمیت دانش و تفکر، حد و حصری ندارد. من در جلسات قبل روایاتی را از این باب برایتان خواندم. اینها کم تر از قطره این دریای بزرگند. مشهور است که پیامبر فرمود تفکر الساعه افضل من عبادۃ سبعین سنه، یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت بافضیلت تر است. از هم او نقل است که طلب العلم فریضه علی کل مسلم طلب علم بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است. باز از ایشان روایت کرده اند که فرمود اطلبوا العلم من المهد الی اللحد طلب کنید علم را از گهواره تا گور؛ و فرمود اطلبوا العلم ولو بالصین طلب کنید علم را حتی اگر در چین باشد؛ و باز فرمود خذ الحکمه ولو یرید اهل الشرك حکمت را اخذ کنید حتی اگر در دستان اهل شرک باشد. از امام صادق - علیه السلام - نقل است که فرموده اند قفوا فی دین الله و لا تکتونوا اعرابا فانهم من لم یفقوا فی دین الله لم یظن الله الیه یوم التیامه و لا یرک له ابدا در دین خدا تفقه کنید - یعنی در آن عمیقاً بیندیشید - و عرب بادیه نشین نباشید؛ پس همانا کسی که در دین خدا تفقه نمی کند، خداوند در روز قیامت به او نظری نخواهد داشت و هرگز تا ابد او را پاک نخواهد کرد و رشد نخواهد داد. ایشان در روایت مشهور دیگری می فرمایند اگر می توانستم با چوب بر سر جوانان شیعه می زدم تا وادارشان کنم که در دینشان تفقه کنند.

^۲ سوره بقره آیه ۲۳

^۳ سوره زمر آیه ۹

^۴ سوره مجادله آیه ۱۱

^۵ سوره فاطر آیه ۲۸

دین اگر اسلام است، انگار به فرموده پیامبر و امامان ما، بدون اندیشه و دانش معنا ندارد. بارها برای شما گفته‌ام، بیایم برای یک بار هم که شده از خودمان بپرسیم: اسلام چیست و مسلمانی در گرو چه چیزهاییست؟ درست همان طور که می‌پرسیم مثلث چیست و جواب می‌دهیم: سه ضلعی بسته؛ بیایم ذاتیات و لوازم منطقی اسلام و مسلمانی را معلوم کنیم. من نمی‌دانم اگر شما با این پرسش‌ها روبه‌رو شوید، چه جوابی خواهید داد. اما با آن چه که گفتم، هر تعریفی که از اسلام داشته باشید، نمی‌تواند یکی از ذاتیات - یا دست کم یکی از لوازم ذاتیش - اندیشه و تفکر و مطالعه نباشد.

بارها در گفتگوهایمان گفته‌ایم و می‌گوییم که فلان کس آن طور که باید، پای‌بند مسلمانی نیست. چرا؟ مثلاً به این دلیل که دروغ می‌گوید یا نماز نمی‌خواند. آیا هیچ به فرمان خطور می‌کند که بگوییم فلان کس دین و ایمانش ضعیف است، چون آن طور که باید اهل مطالعه و تفکر نیست؟ اگر چنین چیزی هیچ وقت از مخیله ما عبور نمی‌کند، دقیقاً از آن روست که درک ما از ماهیت دین‌داری درک عمیق و دقیقی نیست.

همه حرف من این است که اندیشه و دانش رکنی اساسی از ارکان دین‌داری ماست. درست به همین دلیل بود که کتاب ایستاده در باد را با مرثیه‌ای در مظلومیت اندیشه آغاز کردم. هنوز هم می‌گویم که شاید مظلوم‌تر از اندیشه و مظلوم‌تر از دین، مفهومی در فرهنگ بشری پیدا نشده باشد. همه ادعا می‌کنند که اهل فکرند و اندیشه اما که چو خوش بنگری ای سرو روان این همه نیست.

حدیثی که امروز برایتان آورده‌ام در همین زمینه است. این حدیث مثل این می‌ماند که امام صادق - علیه السلام - می‌خواهند برای علم و دانش قیمتی تعیین کنند. شاید کسی وجود نداشته باشد که در اهمیت فرا گرفتن علم و دانش تردیدی به خود راه دهد. اما سؤال این است که: به چه قیمتی؟ برای به دست آوردن علم و دانش، متحمل چه چیزی اگر شویم، ارزشش را دارد؟ امام می‌فرمایند: اگر مردم می‌دانستند که در علم و دانش چه چیزی هست، حتماً آن را می‌طلبیدند، ولو به قیمت ریختن خون‌ها، به خاک افتادن جان‌ها و غرق شدن در تاریک‌ترین دریاها. این است قیمت علم و دانش در نزد ما.

در جلسه قبل به آیاتی از سوره شعراء رسیدیم که در باره قیامت سخن می‌گفت. گفتیم که نسبت میان دنیا، برزخ، قیامت و جهان آخرت یک نسبت طولی است، نه یک نسبت عرضی. یعنی این‌ها موجوداتی در عرض هم و در کنار یک‌دیگر نیستند بلکه مراتب گوناگون یک حقیقتند. به همین دلیل است که می‌توان گفت غفلت دنیا، همان شکست قیامت، و شکست قیامت همان عذاب آخرت است. به تعبیر ساده‌تر، کسانی که در زندگی دنیایی امروزشان در غفلتند، اگر چشم باز کنند و درجه‌ای از باطن هستی - یعنی همان قیامت - را ببینند، احساس شکست و رسوایی خواهند کرد و اگر درجات بالاتر و باطنی‌تر هستی - یعنی همان جهان آخرت - را مشاهده کنند، خود را در عذاب جهنم خواهند یافت.

گفتیم که در قیامت همه انسان‌ها در دو گروه اصلی دسته‌بندی می‌شوند: متقین و غاوبین. در باره معنای تقوی و معنای غی نیز توضیحاتی دادیم. اگر فهمیده باشیم که قیامت و آخرت مراتب باطنی دنیای خود ما هستند، آنگاه می‌توان از همین آیات نتیجه گرفت که از نظر قرآن، همین امروز، همه انسان‌ها - به رغم همه تفاوت‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگونی که دارند - به دو دسته اساسی تقسیم می‌شوند. یک لحظه تصور کنید که آدم‌ها از چه تنوع حیرت‌آوری برخوردارند. بدون تعارف، شاید بتوان هزاران هزار دسته‌بندی مهم و مفید برای انسان‌ها در نظر گرفت. می‌توان آنها را از حیث صفات مختلف بیولوژیک، ژنتیک، روان‌شناسانه، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، و بر پایه هزاران ملاک دیگر دسته‌بندی کرد. اما قرآن به ما می‌گوید در بطن همه این تقسیم‌بندی‌ها و در ورای آنها، یک تقسیم‌بندی اساسی میان انسان‌ها وجود دارد که مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین تقسیم‌بندی‌هاست. آدم‌ها هر طور که باشند، هر کجا که باشند، و در هر حالی که باشند، یا از زمره تقوای پیشگانند و یا از زمره راه گم‌کردگانی که در حال هلاکتند.

شاید بد نباشد این نکته را دو باره یادآوری کنم که وقتی از تقوی و راه و هلاکت و سعادت و امثال این‌ها سخن می‌گوییم، دقیقاً از مفاهیم انسان‌شناسانه‌ای حرف می‌زنیم که فیلسوفان اسلامی، از راه تأملات عمیق فلسفی در قرآن و روایات به دست آورده‌اند. به طور مثال، همان طور که قبلاً توضیح دادم، منظور از هلاکت، همان نقص‌های وجودی ماست که اگر به کمال نرسیم، باعث عذاب ما خواهد شد. به همین ترتیب، مراد از راه و گمراهی، تطورات و تحولات وجودی ماست که بالاخره یا به سوی رشد و کمال خواهد بود و یا این که ما را در نقائصمان باقی خواهد گذاشت. بنابراین بر خلاف تصور بعضی از افراد، سخنان قرآن در باره قیامت و بهشت و جهنم و راه و گمراهی و امثال این‌ها، به هیچ وجه سخنانی سمبلیک و نمادین نیست. بلکه مبتنی بر جدی‌ترین مفاهیم فلسفی و وجودشناسانه است.

به هر تقدیر، گفتیم که قیامت روز بروز و آشکار شدن بهشت و جهنم است نه روز آفرینش آنها؛ و گفتیم اصلی‌ترین ویژگی قیامت، همین آشکار شدن درجه‌ای از مراتب باطنی هستیست. شاید به همین دلیل است که قرآن می‌گوید در قیامت از مردم سؤالاتی می‌شود و آنها نیز به این سؤالات جواب می‌دهند. کارکرد اصلی سؤال و جواب، پرده برداشتن از معرفت افراد است. می‌توان نشان داد که کارکردهای دیگر پرسش و پاسخ نیز به همین کارکرد اصلی بازمی‌گردد. از دنباله این آیات می‌توان مطمئن شد که پرسش‌ها و پاسخ‌های قیامت - دست کم آن بخشی که در سوره شعراء مورد نظر قرار گرفته است - نیز کارکردی جز این ندارند. در واقع، این پرسش‌ها و سپس جواب آنها، نشان می‌دهند که معرفت حضوری انسان‌ها به حقایق باطنی جهان - همان چیزی که در دنیا از آن غفلت داشتند - بیش‌تر و عمیق‌تر شده است.

خوب؛ در قیامت چه پرسش‌هایی مطرح است؟ و **قیل لهم اینما کنتم تعبدون من دون الله** به آنها گفته می‌شود؛ کجایند آن چه شما به جای خدا عبادت می‌کردید؟

عبادت و پرستش به چه معناست؟ قبلاً در همین قصه ابراهیم در این باره حرف زدیم. گفتیم عبادت یعنی خود را و خواست‌های خود را در دست کسی دیدن؛ کسی که می‌توان با او سخن گفت و او نیز می‌تواند به سخنان ما پاسخ دهد؛ کسی که رسیدن ما به خواست‌هایمان تنها و تنها به دست او امکان‌پذیر است؛ و بنابراین، کسی که می‌کوشیم تا رضایتش را جلب کنیم.

در قیامت سؤال می‌شود: معبودهایی که برای خود تصور می‌کردید، کجایند؟ **هل ینصرونکم او ینتصرون؟** آیا می‌توانند برای شما یا حتی برای خودشان کاری انجام دهند؟ پاسخ این پرسش، در روز قیامت برای همگان - به علم حضوری - معلوم است. پس روز قیامت روز پی بردن به این حقیقت است که همه چیز جلوه خداست و هیچ کس مستقل از خداوند اراده‌ای ندارد. روز قیامت روز آشکار شدن این واقعیت است که دست به دامن هر کسی جز خدا شدن، بیهوده بوده و از سر جهالت. در یک کلام، روز قیامت روز آشکار شدن **توحید ربوبی** - یعنی همان چیزی که بارها در سوره شعراء، به عنوان محور اصلی فلسفه زندگی در باره‌اش سخن گفتیم - برای همه انسان‌هاست.

حقیقت ماجرا اینست که ما هنوز توحید ربوبی را درست نفهمیده‌ایم و این اساسی‌ترین - و شاید تنها - مشکل ما در نگاه به زندگیست. ما هنوز نفهمیده‌ایم که موجودات اطراف ما از خودشان هیچ چیز ندارند و هر چه هست جلوه‌ای از رب است. به همین دلیل برای خواص و آثار موجودات اطرافمان - اغلب بدون آن که حتی به رب فکر کنیم - موضوعیت قائلیم. این است که عملاً برای رفع نیازهای گوناگونمان در زندگی از این موجودات نصرت می‌جوییم. یعنی بدون آن که رب آنها مورد توجه ما باشد، گمان می‌کنیم از خودشان خواص و آثاری دارند و می‌توانند در حل مشکلات زندگی به ما کمک کنند. از این روست که بارها گفته‌ایم زندگی ما نیز در واقع یک زندگی مشرکانه است. پس باید منتظر باشیم سؤال **اینما کنتم تعبدون** از ما هم پرسیده شود. یعنی ما نیز روزی خواهیم فهمید که هر کس و هر چیزی که فکر می‌کردیم برای ما کاری در زندگی انجام می‌دهد - از رئیسی که به قدرتش دل بسته بودیم تا غذایی که امیدوار بودیم ما را سیر کند - در واقع هیچ شأنتی از خودشان نداشتند.

به این آیات نگاه کنید. انگار قرآن می‌خواهد بگوید وقتی این سؤال پرسیده می‌شود، وقتی می‌پرسند معبودهای شما کجایند، هیچ اثری از آنها یافت نمی‌شود. یعنی هیچ معبودی - به جز خدا، **من دون الله** - که بتواند کمکی به ما برساند، وجود خارجی نخواهد داشت. در واقع از اول هم کسی وجود نداشت که **من دون الله** بتواند به ما کمکی کند، اما ما نمی‌فهمیدیم.

خوب، پس از معلوم شدن این حقیقت چه اتفاقی خواهد افتاد؟ فکبکبوا فیها هم و الغاؤون. در جلسه پیش گفتیم که کبکب یعنی پشت سر هم با صورت به زمین خوردن. البته این لغت به معنی روی هم ریخته شدن هم آمده است که ظاهراً به همین معنا بازمی‌گردد. اگر بخواهیم با توجه به این دو معنا، تصویری از وضعیت جهنمیان درست کنیم، یک مثال خوب شاید بیرون ریخته شدن بار آجر از کامیون‌های بزرگ باشد. دیده‌اید وقتی کامیونی آجرهایش را خالی می‌کند، آن آجرها چطور به زمین ریخته می‌شوند؟ قرآن می‌گوید اهل جهنم به همین شکل به جهنم فرو ریخته می‌شوند. در حال سقوط، پشت هم به زمین خورده، مثل تلی از آشغال، روی هم می‌ریزند. این وصف غاؤون و معبودهای آنها و تمامی جنود ابلیس است: هم و الغاؤون و جنود ابلیس اجمعون.

دو باره فراموش نکنیم که قیامت تجلی باطن دنیاست. پس وصف اهل قیامت، وصف باطنی وضعیت امروز مردم دنیا هم هست. قرآن می‌خواهد بگوید به کسانی که اهل تقوی نیستند نگاه کنید، به همه آن چه که به آن دل بسته‌اند نگاه کنید، به همه جنود ابلیس نگاه کنید، این‌ها با همه قدرت و شوکتشان، با همه ثروت و مکتشان، با همه لباس‌های زیبا و مرتبشان، با همه عطر و آلاتشان و با همه کثرتشان، در حقیقت مثل آشغال بی‌مقدار و بی‌ارزشی هستند که روی هم ریخته می‌شوند. یک نکته دیگر را هم باز به یاد آوریم. این وصف اکثریت مردم جهان در همه تاریخ است. مگر قرآن در جا به جای سوره شعراء نگفت ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین؟ اکثر مردم روزگار از مؤمنان نبودند و همین است آیت بزرگی که در این ماجراست.

جلسه قبل سؤالی را که ملاصدرا در رابطه با این آیات و آیات مشابه آن در قرآن، مطرح نموده از شما پرسیدم و قرار شد در باره آن کمی فکر کنید. سؤال این بود: اگر قرآن می‌فرماید غاؤون و جنود ابلیس به جهنم می‌روند، ظاهراً دلیل واضحی دارد؛ اما چرا می‌فرماید معبودهای شما هم همراه شما وارد جهنم خواهند شد؟ اگر معبودی خبر نداشت که عده‌ای او را پرستش می‌کنند - مثل سنگ و چوب و صنایعی که توسط بت‌پرستان پرستش می‌شدند - یا خبر داشت اما راضی به این پرستش نبود - مثل عیسی و مادرش مریم، علی‌نینا و آله‌علیها السلام - چرا باید به جهنم برود؟ به علاوه، اصلاً چه لزومی دارد سنگ و چوب بی‌جان که توسط عده‌ای در این دنیا به بت تبدیل شده و مورد پرستش قرار گرفته است، وارد جهنم شود؟ آیا برای سنگ و چوب تفاوتی دارد که در بهشت باشد یا در جهنم؟

من در این جا قصد ندارم جواب زیبایی را که ملاصدرا به این سؤال‌ها داده و تحلیل فلسفی عمیق او را از این گونه آیات ارائه دهم. فقط می‌خواهم اشاره کنم که اگر معنای قیامت و نسبت آن را با جهانی که امروز در آن به سر می‌بریم به خوبی روشن کنیم، معنای این آیات هم بهتر فهمیده خواهد شد. سر اصلی ماجرا هم همانست که گفتیم: دنیا و آخرت دو موجود هم‌عرضی که در کنار یکدیگر واقع شده باشند، نیستند. رابطه دنیا و آخرت رابطه ظاهر و باطن یک موجود است. ما در این جا با بیش از یک موجود مواجه نیستیم. چیزی که هست این موجود خودش دارای درجات و مراتب گوناگون‌نست که ما امروز تنها با یک مرتبه از آن مواجهیم و بعدها مراتب دیگر آن نیز برای ما به علم حضوری آشکار خواهد شد.

شاید تذکر این نکته در این جا ضروری باشد که وقتی می‌گوییم آخرت باطن همین دنیا و زندگی اخروی ما باطن همین زندگی دنیایی ماست، نباید تصور شود که عذاب جهنم یا آتش جهنم صرفاً یک تمثیل خیال‌پردازانه برای ترساندن ماست. هرگز. آتش جهنم یک امر واقعی است، درست همان قدر که آتش دنیا یک امر واقعیست. از آن چه که گفتیم هرگز نباید چنین برداشت کرد که جهنم فقط نوعی تمثیل است. درست همان طور که در عین حال نباید گمان کرد آتش جهنم دقیقاً همان آتش دنیاست. آتش جهنم، آتش جهنم است نه آتش دنیا. قبلاً به کسانی اشاره کردیم که خیال می‌کنند جهنم جایی مثل خورشید است و نشان دادیم این تصور با توجه به آیات و روایات ما، تا چه حد کودکانه و خام است. جهنم باطن دنیاست نه خود دنیا؛ و حقیقتاً آتش است اما نه از نوع آتش دنیا. نسبت میان جهنم و دنیا هم نسبت باطن و ظاهر است. اکنون اگر سؤال کنید که دقیقاً چه نسبتی میان آتش دنیا و آتش جهنم وجود دارد که این هر دو را آتش خوانده‌اند، خواهیم گفت هر کس به باطن دنیا متصل شود، جهنم را حقیقتاً آتش خواهد خواند. این حداکثر چیز است که با کمک برهان‌های فلسفی می‌توان به آن رسید. برای به دست آوردن پاسخی دقیق‌تر، دو راه بیش‌تر پیش پای ما نیست. یا باید با کمک مکاشفات عرفانی همین امروز به باطن عالم پی ببریم - کاری که ظاهراً امثال ملاصدرا انجام داده‌اند - و یا باید صبر کنیم تا بعد از مردمان خود به خود به جهان آخرت علم حضوری پیدا کنیم.

همه آن چه که گفتیم عینا در باره بهشت هم قابل گفتن است و شاید اشاره به همین معنا داشته باشد آیه‌ای که می‌فرماید و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل و اوتوا به متشابها و لهم فيها انهار مطهرة و هم فيها خالدون و بشارت بده کسانی را که ایمان آورده و به صالحات عمل کردند، برای آنهاست باغ‌هایی که جاریست در زیر آن نهرها؛ هر گاه روزی خورند از میوه آن، گفتند این است آن چه روزی داده شده بودیم از قبل؛ و داده شوند مشابه آن و برای آنان است ازواج پاکیزه و در آند آنها جاودان^۱.

به هر حال بحث عقلانی و فلسفی، با دانشی که ما داریم، مجالی بیش از این نمی‌دهد اما تا همین جا هم می‌توان سر نخ‌هایی را برای پاسخ سؤالی که پرسیدیم به دست آورد. مثلا این که، سنگ و چوبی اگر پرستش می‌شود، این همان ظاهر دنیایی ماجراست. در حالی که اگر قرآن از وارد شدن معبودها به جهنم حرف می‌زند، از باطن ماجرا سخن می‌گوید. پس نباید گمان کرد وقتی قرآن می‌گوید اینما کنتم تعبدون، یا وقتی می‌گوید انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم^۲، مراد از آن معبودها، همان سنگ و چوب و کسانیست که ظاهرا در دنیا مورد پرستش واقع شده‌اند. حال اگر پرسید حقیقت باطنی معبودهای دنیایی که در آخرت هم‌راه با غاوون و جنود ابلیس، جهنمی خواهند بود چیست، ناچارم شما را به آثار ملاصدرا ارجاع دهم تا خودتان بخوانید و لذت ببرید. طبعاً برای رسیدن به این لذت، باید کمی هم زحمت بکشید. اگر از من پرسید، ارزشش را دارد.

به هر شکل، سه دسته از موجودات اهل جهنم خواهند بود: معبودهای دروغین، اهل غی و گم‌راهی - یعنی همان کسانی که بعداً در همین سوره شعراء می‌بینیم که پیروان شاعرانند - و بالاخره، جنود ابلیس^۳. باز از یاد نبریم که اهل جهنم بودن، حکایت از نحوه وجود موجودات دارد. همان طور که در جلسه قبل توضیح دادیم، پس از دقت فلسفی معلوم می‌شود که به جایی وارد شدن یا از جایی خارج شدن، معنایی جز تحول یک موجود ندارد. به همین ترتیب، وارد جهنم شدن، دقیقاً به معنای جهنمی شدن وجود این افراد است؛ و با دقت فلسفی بیش‌تر معلوم می‌شود اهل جهنم شدن، به معنی آشکار شدن مقصد نهایی راهیست که این افراد با وجود خود پیموده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت جهنم عبارتست از نحوه وجود موجودات جهنمی. این ماهیت جهنم است. اکنون اگر آماده‌اید، اجازه دهید نگاهی نیز به درون جهنم بیفکنیم و ببینیم اهل آتش در حالی که عذاب می‌کشند، به چه کارهایی مشغولند.

قالوا و هم فیها یختصمون (۹۶) تالله ان كنا لفی ضلال مبین (۹۷) اذ نسوئکم برب العالمین (۹۸) و ما اضلنا الا المجرمون (۹۹) فما لنا من شافعین (۱۰۰) و لا صدیق حمیم (۱۰۱) فلو ان لنا کره فنکون من المؤمنین (۱۰۲) ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین (۱۰۳) و ان ربک لهُو العزیز الرحیم (۱۰۴)

گفتند و هم آنان بودند که در آن خصومت می‌ورزیدند (۹۶) سوگند به خدا که ما بودیم در ضلالتی آشکار (۹۷) وقتی شما را با رب العالمین برابر شمردیم (۹۸) و گم‌راه نکرد ما را مگر مجرمان (۹۹) پس برای ما از شافعین چیزی نیست (۱۰۰) و نه دوستی که حمایتی کند (۱۰۱) پس اگر تکراری برای ما باشد پس همانا هستیم از مؤمنان (۱۰۲) همانا که در آن آیتست و نبودند اکثر آنان مؤمنان (۱۰۳) و همانا که رب توست، به تحقیق که اوست عزیز رحیم (۱۰۴)

بارزترین کار اهل جهنم، چنان چه از این آیات فهمیده می‌شود، خصومت و دشمنیست. قالوا و هم فیها یختصمون، عبارت بسیار تکان دهنده‌ایست. ترجمه دقیق آن اینست که اهل آتش، در حالی که همه با هم در حال خصومت و دشمنی هستند، چنین و چنان می‌گویند. همان طور که قبلاً گفتیم، دشمن ما کسیست که مانع رسیدن ما به سعادت و آسایش حقیقیست. درست به همین دلیل بود که ابراهیم بت‌ها را دشمنان خود خواند. اهل آتش همه با هم دشمنند. یعنی هر کدام از آنها را که در نظر بگیرید، مانعی در مسیر سعادت و

^۱ سوره بقره آیه ۲۵

^۲ سوره انبیاء آیه ۹۸

^۳ ما در کتاب ایستاده در باد و نیز در مباحث سوره فتح پیرامون معنای جنود الهی و جنود شیطان گفتگوهای داشتیم که علاقه‌مندان می‌توانند به آن جا مراجعه نمایند.

خوشبختی دیگر است. یادمان نرفته که جهنم باطن همین زندگی دنیاست. بنابراین کسانی که امروز در جهنم دیده می‌شوند، کسانی هستند که در زندگی دنیا نیز - در واقع و در باطن - با هم دشمنی می‌کردند، اما شاید این دشمنی - آن طور که باید - در زندگی دنیا آشکار نبود. اهل جهنم در همین دنیا هم دشمن یکدیگرند فقط متوجه این دشمنی نیستند.

خوب به این آیات توجه کنید. این آیات به ما می‌گویند کسانی که در راه باطل با هم دوستی می‌کنند، در واقع با هم دشمنی می‌کنند. اگر امروز حتی جانشان را برای هم فدا کنند، فردای قیامت - و پس از قیامت - معلوم می‌شود که همه دشمن هم بوده‌اند. از این بالاتر، همه کسانی که در راه باطل قدم برمی‌دارند، در حال دشمنی کردن با یکدیگرند، حتی اگر یکدیگر را نشناسند. این دیگر چطور می‌شود؟ پاسخ چندان دور از دست‌رس نیست. اگر به گفتگوهای نخستینمان در باب دعوت و دعوت‌گری، نگاهی دو باره بیندازید، جواب را خواهید یافت.

مقابلاً می‌توان ثابت کرد اهل بهشت همه دوستان یکدیگرند. پس در همین زندگی دنیا نیز - در واقع و در باطن ماجرا - با هم دوستی می‌کنند. هر کدام از ما که اهل بهشت باشیم - ان‌شاءالله - همین امروز دوستانی داریم که شاید شناسیمشان، اما در بهشت یکدیگر را خواهیم یافت. به همین دلیل است که قرآن همان طور که فضای جهنم را فضای خصومت و دشمنی تصویر می‌کند، فضای بهشت را فضایی آکنده از دوستی و محبت می‌خواند. چنان چه قرآن توصیف می‌کند، اهل بهشت در مقابل هم می‌نشینند و از زندگی دنیای خود یاد می‌کنند: ان‌المتقین فی جنات و عیون؛ ادخلوها سلاماً امین؛ و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخواناً علی سرر متقابلین؛ لایسهه فیها نصب و ما هم منها بمخربین همانا که متقیان در باغ‌ها و چشمه‌سارهایند؛ وارد شوید آن را به سلامت و امنیت؛ و جدا ساختیم هر چه زنجیر در دل‌های آنها بود تا برادرانه بر تخت‌ها رو به هم بنشینند؛ نه با رنج و زحمتی در تماسند و نه از آن جای‌گاه خارج شونده باشند.^۹ می‌بینید؟ این وصف اهل تقواست که در همین سوره شعراء نیز به عنوان تنها گروهی که اهل بهشت خواهند بود، معرفی شدند.

از این جالب‌تر و صفیست که قرآن در باره عباد مخلص خداوند در بهشت دارد. در آن جا به صراحت می‌فرماید که بهشتیان در حین گفتگوهای دوستانه خود گاهی به یاد بعضی از آشنایانشان در دنیا می‌افتند و می‌بینند که آنها در جهنمند: الا عباد الله المخلصین؛ اولئك لهم منزق معلوم؛ فواکه وهم مکرمون؛ فی جنات النعیم؛ علی سرر متقابلین؛ یطاف علیهم بکأس من معین؛ یبضاً لذه للشامرین؛ لایفها غول ولا هم عنها ینزفون؛ و عندهم قاصرات الطرف عین؛ کانهن بیض مکنون؛ فاقبل بعضهم علی بعض یتسائلون؛ قال قائل منهم انی کان لی قرین؛ یقول انک لمن المصدقین؛ اذ اذمتا و کنا تراباً و عظاماً انا لمدینون؛ قال هل انتم مطلعون؛ فاطلع فراه فی سواء الجحیم مگر بندگان مخلص خدا؛ آنانند که برای آنهاست رزقی معلوم؛ میوه‌های گوناگون و هم آنانند که تکریم می‌شوند؛ در باغ‌های پر نعمت؛ نشسته بر تخت‌ها رو به روی یکدیگر؛ به دور آنان می‌چرخد با کاسه‌هایی از نوشیدنی؛ شراب سفید رنگ لذت‌بخش برای نوشندگان؛ نه خمار و دردمندی در آن است و نه مستی و مدهوشی؛ و در نزد آنان است حوریان زیبا چشم؛ هم چون تخم شتر مرغ، سفید و دست نخورده؛ پس روی کنند بعضی از آنان به بعضی دیگر در حالی که سؤال می‌کنند؛ گفت گوینده‌ای از آنها همانا برای من بود هم‌نشینی؛ می‌گفت آیا تو از تصدیق کنندگانی؛ آیا وقتی مردیم و خاک و غبار شدیم، آیا ما را جزایی هست؛ گوید آیا شما مطلع هستید؛ پس مطلع شود پس بیند او را در وسط جهنم.^{۱۰}

از همین جا، می‌توانیم یک نکته دیگر را هم نتیجه بگیریم: اگر دو نفر در این دنیا، حقیقتاً دشمن هم باشند، دست کم یکی از آنها اهل جهنم است و شاید هم هر دوی آنها. با آن چه که گفتیم، دلیل این امر واضح است. بنابراین اثبات قضیه را به خودتان واگذار می‌کنم. فقط اجازه دهید یادآوری کنم که در این زمینه روایات صریحی هم وجود دارد. در روایتی آمده است: اگر دو نفر از مسلمانان با هم قهر کنند، حداقل یکی از آنها از اسلام خارج است؛ و اگر آشتی کنند، آن کس که برای آشتی پیش قدم شده باشد، قبل از آن دیگری به بهشت وارد خواهد شد. با این حساب، یادمان باشد که اگر دلمان را از چیزهایی هم چون کینه‌های شخصی و حسد خالی نکنیم، چه خطر بزرگی در انتظار ماست. کاش می‌شد این نکته را یک طوری به سیاست‌مداران ایران اسلامی حالی کرد. بگذریم.

^۹ سوره حجر آیات ۴۵ تا ۴۸

^{۱۰} سوره صافات آیات ۴۰ تا ۵۵

بازگردیم به جهنم! آیات بسیار زیادی از قرآن، به جنگ و جدال و مخاصمه اهل جهنم با یکدیگر اشاره دارد. گفتگوی جهنمیان پر است از فریاد عصبانیت. پر است از خصومت و دشمنی، و پر است از بیزاری جستن آنها از یکدیگر. جالب است بدانید که شخص ابلیس نیز به عنوان یکی از اهالی جهنم، در این مجادلات حضور دارد. در واقع، او اولین کسی است که از دیگران برائت و بیزاری می‌جوید. به اهل جهنم می‌گوید این قدر مرا عامل گم‌راهی خود نشمارید و ملامت نکنید. اگر کسی مستحق سرزنش و ملامت باشد، خود شما باید. خودتان را ملامت کنید: *وقال الشيطان لما قضي الامر ان الله وعدكم وعد الحق ووعدتكم فاخلفتكم وما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا انفسكم ما انا بمصرحكم وما انتم بمصرخي اني كفتربما اشرکتون من قبل ان الظالمين لهم عذاب اليم* و گفت شیطان آنگاه که فرمان رانده شد؛ همانا که خدا وعده داد شما را وعده حق و وعده دادم شما را به خلاف؛ و نبود مرا بر شما سلطه‌ای جز آن که دعوت کنم شما را؛ پس استجابت کردید مرا؛ پس ملامت نکنید مرا و ملامت کنید خودتان را؛ نیستم من فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من؛ من کفر ورزیدم پیش از این، به آن چه شما شرک ورزیدید؛ همانا که ظالم‌اند در عذابی دردناک.^{۱۱} قرآن در جایی می‌فرماید عده‌ای از مردم منافق برای دوستان خود در دنیا رفتاری ابلیس گونه دارند: *كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بريء منك اني اخاف الله رب العالمين همانند شیطان آنگاه که به انسان گفت کافر شو؛ پس به محض این که کافر شد، گفت من از تو بیزاری می‌جویم؛ همانا که من ترس دارم خدای رب العالمین را.*^{۱۲} همان طور که گفتیم آن دعوای و خصومت‌ها، و این توصیفات، همان باطن زندگی دنیای این مردم است.

جالب‌ترین قسمت ماجرا این است که اهل جهنم در جهنمشان - چنان چه قرآن می‌گوید - حتی دعا هم می‌کنند. آیا این نیز وجه‌های دیگر از باطن زندگی دنیای آنهاست؟ بله و دلیل آن هم روشن است. آنها در زندگی خود ظاهراً به دنبال هر چیزی که باشند - در واقع و در باطن - به دنبال خدا هستند و از اوست که طلب می‌کنند. جلسات نخستین گفتگوهایمان در سوره شعراء را به یاد آورید. در آن جا به تفصیل گفتیم همه موجودات در همه احوال، در حال دعا کردن به درگاه خداوندند. در حقیقت هر کس که در این عالم مقصودی دارد، آن مقصود خداست؛ و هر کس در طلب چیزیست، در حال دعا کردن به درگاه خداوند است؛ و هر کس به هر چیزی که می‌رسد، در حقیقت خداوند او را اجابت کرده است. این‌ها همه حقایقیست که در باطن این عالم محقق است اما نگاه ظاهرینانه ما اجازه نمی‌دهد آنها را دریابیم و همین ظاهرینی است که باعث عذاب ما در آخرت است. پس به سادگی می‌توان گفت باطن زندگی اهل جهنم - مثل باطن هستی همه موجودات - چیزی به جز دعا کردن نیست. اما نتیجه این دعا برای اهل جهنم چیست؟ جهنمی شدن آنها و در عذاب فرو رفتنشان. به عبارتی دیگر، اگر امروز بتوانیم باطن زندگی اهل جهنم را ببینیم، خواهیم دید که آنها دائم از خداوند می‌خواهند که خودشان و دیگران بیش‌تر و بیش‌تر دچار رنج و عذاب شوند. این دعا عیناً مستجاب می‌شود. در قیامت و آخرت همه می‌بینند که این دعا چگونه مستجاب شده است. این است که قرآن می‌فرماید اهل جهنم از خدا درخواست می‌کنند که عذاب بزرگان و رهبران ما را دو چندان کن: *وقالوا مرنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السیلامرنا اثمہم ضعفین من العذاب والعنہم لعنا کیرا* گفتند ای رب ما، همانا که ما اطاعت کردیم سروران و بزرگانمان را پس ما را به راه ضلالت بردند؛ ای رب ما، به آنها عذابی دو چندان بده و لعنت کن آنان را لعنتی بزرگ.^{۱۳} رهبران و بزرگان آنها نیز در پاسخ می‌گویند درست است که ما رهبران شما بودیم اما این چیزی از جرم شما نمی‌کاهد و شما از این جهت هیچ فضیلتی بر ما ندارید: *وقالت اولیہم لاخرہم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون* و گفت پیشوایان آنها به پیروانشان، پس نیست برای شما نسبت به ما فضیلتی پس بپشید عذاب را به خاطر آن چه کسب می‌کردید.^{۱۴} دست آخر نیز عذاب همه آنها مضاعف می‌شود. تو گویی هر کدام از اهل جهنم آرزوی بیش‌تر شدن عذاب دیگران را دارد

^{۱۱} سوره ابراهیم آیه ۲۲

^{۱۲} سوره حشر آیه ۱۶

^{۱۳} سوره احزاب آیه ۶۷ و ۶۸

^{۱۴} سوره اعراف آیه ۳۹

و چون این دعا برای همه مستجاب می شود پس عذاب همه بیش تر می شود: قَالَتْ اٰخِرُھِمۡ لَا وِلِیَہِمۡۤ اِلَّا ہُوۡلَاۗءُ اَضَلُوۡنَا فَاَنۡھَمۡ عَذَابًاۤ اَضَعۡفٰمِنَ النَّارِ قَالِ لِكُلِّ ضَعْفٍ وَّلِیۡكُنۡ لَا تَعۡلَمُوۡنَ گفتم آخر آنها برای اول آنها، ای رب ما، اینانند که گمراه کردند ما را؛ پس بده آنها را عذابی دو چندان از آتش؛ گفتم برای همه است دو چندان ولیکن نمی دانند^{۱۵}.

اکنون دیگر واضح است که چرا قرآن می فرماید اهل آتش به خداوند قسم می خورند که در ضلالت آشکاری بوده اند: **تَاللّٰہِ اِنۡ کُنَّا لَفی ضَلٰلٍ مّبِیۡنٍ**. ضلالت یعنی گمراهی. اگر یادتان باشد، جلسه قبل گفتیم که از نظر فلسفی، وارد شدن به جایی و خارج شدن از آن، جز با ایجاد تحولاتی در وجود موجودات تحقق پیدا نمی کند؛ درست همان طور که حضور ما نیز تنها در وجود ما معنا پیدا می کند. به دلیل مشابه می توان ثابت کرد، راهی که یک موجود طی می کند همان مجموعه حالاتیست که در طول تحولات وجودی برایش پیدا می شود. پس اگر کسی در دنیا گمراه است، دقیقاً بدان معناست که تحولات وجودی او در جهت مطلوب او نیست. یعنی وجود او به گونه ای متحول شده که برای او نامطلوب است. این تعبیر دیگری از رنج کشیدن و در عذاب بودن است. عذاب چه معنایی جز این دارد که وجود ما در وضعیتی قرار گرفته که برایمان نامطلوب است؟ پس عذاب اهل آخرت همان درک حضوری آنهاست از گمراهی خودشان؛ یعنی همان آشکار شدن حقیقت و باطن هستیشان. اما چرا به خدا قسم می خورند و می گویند **تَاللّٰہِ**؟ علتش واضح است. شما وقتی قسم می خورید که برای اثبات سختتان هیچ دلیل دیگری در دست نداشته باشید. در ضمن، همیشه به چیزی قسم می خورید که شائبه کافی برای قسم خوردن به آن وجود داشته باشد. مگر نگفتیم روز قیامت روز بروز این حقیقت است که جز خداوند هیچ حقیقتی وجود ندارد و هر چه بود و هست، تنها جلوه های از جلوه های اوست؟ بنابراین در روز قیامت چیزی جز خداوند وجود ندارد که بتوان به آن استناد کرد و بر پایه آن دلیل آورد. از این روست که می بینم اهل آتش برای اثبات درستی سخن خود به خداوند قسم می خورند. چون به غیر از او چیزی در مقابلشان نیست. هر چه هست اوست و فقط او. با این حساب، به چیزی جز او می توان استناد کرد؟ و به چه دلیلی جز ذات او می توان متمسک شد؟ پس چه راهی جز قسم خوردن پیش پای آنهاست؟

آنها به خداوند قسم می خورند، چون اکنون حضور قهارانه او بر همگان آشکار است؛ و خود را در ضلالت می بینند، و درست به همین دلیل، در عذابند. می فهمند بزرگترین خطایشان در زندگی این بود که به چیزهایی به جز خدا دل بسته بودند و فکر می کردند با نصرت موجوداتی به جز خدا می توانند به چیزی در این عالم برسند. می فهمند خطایشان این بود که معبودهای برساخته از توهماتشان را - یعنی هر چیزی که بدون توجه به خدا برایشان مهم بود - در جای رب العالمین نشانده بودند و خیال می کردند از دست آنها در این جهان کاری ساخته است: **اِذۡ نَسِیۡکُمۡ رَبِّبِ الْعٰلَمِیۡنَ**. نسوی از ماده سوي - مساوی هم از همین جا آمده - یعنی چیزی را مساوی چیز دیگری قرار می دهیم. بنابراین، معنای آیه این است که آنها می فهمند خطای بنیادین آنها مساوی قرار دادن چیزی با رب العالمین بوده است. یک حقیقت دیگر نیز برایشان هویدا است: **و مَا اَضَلۡنَاۤ اِلَّا الْمَجۡرِمِیۡنَ**. مجرم در ریشه لغوی، به معنی شاخه ای است که از بدنه درخت کنده شده است. گناه کاران نیز از این جهت که از حق جدا شده اند، مجرم خوانده می شوند. پس وقتی اهل عذاب می گویند **و مَا اَضَلۡنَاۤ اِلَّا الْمَجۡرِمِیۡنَ** یعنی فهمیده اند همه کسانی که به نحوی در گمراهی آنها نقشی داشته اند، خودشان نیز مجرم و گناه کارند. علاوه بر این، می فهمند زندگی آنها هم مثل شاخه بریده شده از درخت حقیقت است؛ خالی از حیات حقیقی و خالی از رشد و شکوفایی. لازم به گفتن نیست که مراد از پیوند داشتن با درخت حقیقت همان پیوند داشتن با خداوند در زندگی است. چرا که خداوند یگانه حقیقت هستی است. پس مجرمان کسانی هستند که در زندگی خود از خداوند بریده اند. یعنی بدون توجه داشتن به او - بدون تقوی - زندگی کرده اند.

بالاخره آخرین جملاتی که خداوند از آنها نقل می کند این است که **فَمَا لَنَا مِنَ شٰفِعِیۡنَ؛ و لَا صَدِیۡقٍ حَمِیۡمٍ؛ فَلَوۡ اِنۡ لَّنَا کَرۡهٍ فَنُکُوۡنَ مِنَ الْمُؤۡمِنِیۡنَ**. می گویند امروز دیگر برای ما نه کسی هست که شفاعتمان کند؛ و نه دوستی که به فکر ما باشد و برای ما حمیت به خرج داده یا حمایتان کند؛ به راستی که اگر امکانی برای بازگشت و تکرار زندگی ما وجود داشته باشد، این بار از مؤمنان خواهیم بود. در باره نداشتن یک دوست حامی قبلاً صحبت کردیم و گفتیم باطن دوستی هایی که بر پایه تقوی نباشد، در واقع نوعی دشمنیست.

^{۱۵} سوره اعراف آیه ۳۸

هم چنین گفتیم که قیامت روز آشکار شدن این حقیقت است که حمایتی اگر باشد، تنها از جانب خداست. در باره آرزوی بازگشت به زندگی دنیا و تکرار زندگی - و تحلیل انسان‌شناسانه این حقیقت که چرا اغلب ما انسان‌ها آرزوی تکرار شدن زندگی را داریم - نیز من قبلا در مباحث سوره حدید و سوره کهف به تفصیل صحبت کرده‌ام و اجازه می‌خواهم دو باره آنها را تکرار نکنم. در این جا همین قدر بگویم: جمله **فلو ان لنا کره فنکون من المؤمنین**، نشان می‌دهد که آنها در قیامت به خودشناسی عمیقی هم دست می‌یابند. به عبارت دیگر، باطن هستی خودشان هم برایشان آشکار خواهد شد و خواهند فهمید که مطلوب حقیقی وجود آنها ایمان است و نه چیز دیگر. اما در خصوص جمله **فما لنا من شافعیین** علامه بحث بسیار جالبی را مطرح می‌کند که بد نیست ما هم به آن اشاره‌ای داشته باشیم.

نخست این که جمله **فما لنا من شافعیین** نشان می‌دهد که در روز قیامت شفیعی وجود دارند، هر چند برای اهل جهنم شفیعی نیست. چرا که اگر در روز قیامت هیچ شفاعتی و هیچ شفیعی برای هیچ کس وجود نداشت، باید می‌گفتند **فما لنا من شافع** یعنی برای ما هیچ شفیعی نیست یا **فما یكون من شافع** و یا عبارتی مانند این‌ها. این که آنها به جای گفتن این گونه جملات، از **شافعیین** سخن می‌گویند نشان می‌دهد که گویی آنها می‌بینند در روز قیامت عده‌ای برای عده‌ای دیگر شفاعت می‌کنند و در واقع، شفیعی وجود دارد؛ اما البته کسی برای آنها شفاعت نمی‌کند.

در قرآن آیات متعددی هست که به همین موضوع اشاره می‌کنند. مثلا در آیه‌ای بسیار شبیه به آیه مورد بحث ما می‌فرماید **فما تنفعهم شفاع الشافعیین** پس به آنها نفعی نمی‌رساند شفاعت شافعان^{۱۶}. یا در جای دیگری می‌فرماید **لا یمکن الشفاعة الا من اخذ عند الرحمن عهدا** شفاعتی ندارد مگر آن کس که در نزد رحمان پیمانی گرفته است^{۱۷}. نیز می‌فرماید **یومذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و مرضی له قولا** امروز نفعی نمی‌رساند شفاعت مگر آن که خدا اذن دهد و از قول او راضی شود^{۱۸}. باز می‌فرماید **لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له و نفع نمی‌رساند شفاعت در نزد او مگر برای آن که اذنش داده باشد**^{۱۹}. نظیر این آیات بسیار زیاد است.

کسی که قرآن خوانده باشد برایش مسلم است که شفاعت در روز قیامت یک واقعیت مسلم و انکارناپذیر است. چیزی که هست، شفاعت به معنی بی حساب و کتاب بودن و پارتی بازی نیست بلکه حقیقتیست که به اذن خدا صورت می‌گیرد. به آن دسته‌ای از آیات قرآن هم که ظاهرا وجود شفاعت را نفی می‌کنند، اگر درست دقت کنیم متوجه می‌شویم که در واقع، شفاعت خارج از اذن و اجازه خداوند را نفی می‌کند نه مطلق شفاعت را. مثلا به این آیه توجه کنید: **واتقوا یوما لا تجزى نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعه ولا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون و پروا کنید روزی را که جزا نمی‌دهد هیچ کس از هیچ کس چیزی را و پذیرفته نمی‌شود از آن شفاعت و گرفته نمی‌شود از آن معادلی و نه آنان نصرتی می‌شوند**^{۲۰}. این آیه آشکارا می‌خواهد بگوید در آن روز جز سلطه خداوند چیزی نمایان نیست و از هیچ کس و هیچ چیز جز خدا کاری ساخته نیست؛ یعنی همان ظهور حقیقت هستی. واضح است که این آیه منافاتی با وجود و آثار موجودات دیگر ندارد، مشروط بر این که این آثار به گونه‌ای باشد که ظهور و تجلی خداوند در آنها کاملا روشن و بر همگان نمایان باشد. این همان سخن است که ما بارها به آن اشاره کرده‌ایم. روز قیامت روز نابود شدن و معدوم شدن موجودات دیگر - به جز خدا - نیست. روز آشکار شدن این حقیقت است که همه چیز جلوه اوست. در واقع، همین امروز هم همه چیز جلوه اوست اما این حقیقت برای بسیاری از افراد مشهود نیست. روز قیامت همین حقیقت باطنی برملا می‌شود. این است که خداوند می‌فرماید **قل لله الشفاعة جمیعا له ملک السموات و الارض ثم الیه ترجعون** بگو برای خداست همه شفاعت؛ برای اوست ملک آسمان‌ها و زمین؛ آنگاه به سوی او بازمی‌گردید^{۲۱}.

^{۱۶} سوره مدثر آیه ۴۸

^{۱۷} سوره مریم آیه ۸۷

^{۱۸} سوره طه آیه ۱۰۹

^{۱۹} سوره سبا آیه ۲۳

^{۲۰} سوره بقره آیه ۴۸

^{۲۱} سوره زمر آیه ۴۴

پس شفاعت یک واقعیت غیر قابل انکار در قرآن است. اما شفاعت چیست؟ شفاعت همان گونه از نامش پیداست یعنی واسطه شدن چیزی یا کسی در نزد خداوند برای رسیدن کمالی به یک موجود دیگر. شفاعت در ارتباطات انسانی هم همین معنا را دارد. وقتی شما برای کسی در نزد دیگری شفاعت می‌کنید، به واسطه وجود شما لطف و رحمتی از جانب کسی که در نزدش شفاعت کرده‌اید، به آن دیگری می‌رسد. به طوری که اگر شما نبودید و اگر شفاعت شما نبود، این اتفاق نمی‌افتاد. شفاعت در روز قیامت هم همین طور است. چیزی که هست، شفاعت در روز قیامت بی حساب و کتاب نیست که هر کس خواست بتواند برای دیگری شفاعت کند. شفاعت فقط به اذن خداست. یعنی خود خداوند است که به عده‌ای اجازه داده تا برای عده دیگری شفاعت کنند. هم چنین شفاعت شافعان نیز در واقع جلوه‌ای از رحمت خود خداوند است نه امری در عرض او و خارج از خواست و اراده او.

پر واضح است که تا کسی زمینه لازم برای شفاعت را نداشته باشد، نمی‌تواند مورد شفاعت واقع شود. در همین زندگی دنیایی ما هم هیچ وقت کسی بی جهت و بدون این که طرف را بشناسد، برایش شفاعت نمی‌کند. اصلاً شرط شفاعت وجود نوعی ارتباط خاص میان شفیع و کسی که شفاعتش را می‌کند از یک طرف، و شفیع و کسی که در نزد او شفاعت می‌کند از طرف دیگر است. بنابراین، شفاعت تنها از سوی کسانی صورت می‌گیرد که از مقام بلندی دز نزد خداوند برخوردارند و برای کسانی صورت می‌گیرد که خودشان به تنهایی نمی‌توانند به سعادت می‌رسند، اما به خاطر ارتباط ویژه‌ای که با شفیعان دارند، سعادت‌مند می‌گردند. اگر به مجموعه آیات قرآن نگاه کنید، معنایی جز این، برای شفاعت نخواهید یافت.

حالا می‌توانیم بگوییم شفاعت هم جلوه‌ای دیگر از باطن زندگی دنیای ماست که در قیامت آشکار می‌شود. در این دنیا، آدم‌هایی که به درجات کمال می‌رسند دو دسته‌اند: یا خودشان به تنهایی و بدون کمک انسان‌های دیگر کامل می‌شوند و یا این که با وساطت دیگران این مسیر را می‌پیمایند. البته منظور از کمک و وساطت در این جا ممکن است نوع خاصی از وساطت و کمک باشد که فعال مجال بحث مفصل‌تر در اطراف آن نیست. اما اجمالاً می‌توان گفت که این دسته دوم همان کسانی هستند که با کمک شفیعان به سعادت و کمال نائل شده‌اند. به طوری که اگر شفاعت شافعان نبود، امکان نداشت به جایی که الان رسیده‌اند، برسند.

از این جا به بعد است که روایات پیامبر و امامان ما - علیهم‌السلام - برای ما روشن‌گر خواهد بود. این روایات به ما می‌گویند که شفیعان چه کسانی هستند و چگونه و برای چه کسانی شفاعت می‌کنند. حوزه شفاعت هر کدام از آنها چه میزان است و شرط لازم برای این که بتوانیم از شفاعت آنها بهره‌مند شویم چیست. بالاخره این که چه نحوه‌ای از ارتباط با آنها می‌تواند به شفاعت آنها منجر شود. من اگر بخواهم در این باره به تفصیل سخن بگویم، بحث به درازا خواهد کشید. تنها اجازه می‌خواهم به چند روایت کوتاه در این زمینه بسنده کنم.

شاید برای شما جالب باشد اگر بشنوید، بزرگ‌ترین پاداشی که خداوند به پیامبرش عطا کرده مقام شفاعت اوست. در ذیل آیه و لسوف یعطیک ربك فترضي و در آینده به تو اعطا خواهد کرد رب تو پس راضی خواهی شد^{۲۲} آمده که مراد از این وعده الهی به پیامبر، مقام شفاعت است. گویا این تنها چیزی بوده که توانسته پیامبر را به بالاترین درجه رضایت و آرامش نائل سازد. این است که در تشهد نماز ما وقتی می‌خواهیم بهترین چیزها را برای پیامبر - و شاید در عین حال برای خودمان - آرزو کنیم، برایش دعا می‌کنیم و می‌گوییم اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته، خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد و بپذیر شفاعت او را و بلند گردان درجه او را. قبلاً گفته‌ایم که رحمت الهی و درجات انسانی هر دو بی انتهاست. پس این دعا برای پیامبر، دقیقاً به معنی بهترین آرزوها از سوی ما برای پیامبر است. اکنون شما ببینید قرار گرفتن شفاعت در میان این آرزوها چه معانی بلندی می‌تواند داشته باشد.

در روایت آمده است که روزی پیامبر رو به مردم کردند و فرمودند: آیا می‌پندارید شفاعت من برای عالمان و عابدان و مجاهدان است؟ خیر! عالم با علم خودش به بهشت می‌رود، عابد با عبادتش و مجاهد با جهادش؛ شفاعت من از آن گناهکاران امت من است. از این روایت می‌فهمیم که شفاعت تجلی باطنی نوع خاصی از ارتباط با اولیاء خدا و پیغمبران است. چرا

^{۲۲} سوره ضحی آیه ۵

که توجه دارید: عالمان هم علم خود را از پیامبر گرفته‌اند و عابدان نیز با هدایت او عابد شده‌اند و به همین ترتیب مجاهدان نیز با راهنمایی او جهاد کرده‌اند. پس ارتباطی که به شفاعت منجر می‌شود نه از نوع ارتباط علمی و عبادی و نه از نوع تلاش‌هاییست که ما در زندگی خود در راه دینمان انجام می‌دهیم بلکه ارتباطی از نوع دیگر است. اگر بپرسید این ارتباط چگونه ارتباطیست، خواهم گفت به طور دقیق اگر بخواهید، شاید این یک رابطه منحصراً به فرد در کنار انواع ارتباطات انسانی باشد، به طوری که نتوان برای آن مثال مشابهی آورد. تنها می‌توان با کمک قرآن و روایات آن را تبیین نمود و توضیح داد. اما شاید شبیه‌ترین مثال‌ها برای توصیف ارتباطی که به شفاعت منجر می‌شود، رابطه دوستی و محبت باشد. شفاعت تجلی باطنی دوستی و محبت حقیقی و قلبی ما به اولیاء دین است. شاید به دلیل همین شباهت است که در این آیات سوره شعراء نیز شفاعت در کنار دوستی، حمیت، و غیرت دوستانه آمده است. انگار روایات ما می‌خواهد بگوید اگر کسی گناه‌کار باشد، اما حقیقتاً در درون دلش اولیاء خدا را دوست داشته باشد، همین رابطه دوستی می‌تواند برای او نتایجی به بار آورد. طبعاً تاثیر این رابطه ممکن است به قوت و شدت انواع هدایت‌های دیگری که - باز توسط اولیاء خدا - برای ما فراهم می‌شود نباشد، اما به هر حال تأثیر خود را دارد. فراموش نکنیم که عذاب و عقاب ما، همان نحوه وجود ماست نه چیزی دیگر. پس به طوری که از روایات برمی‌آید، داشتن محبتی عمیق به اولیاء خدا، هر چند با گناهان و خطاهایی هم‌راه باشد، می‌تواند آثاری در نحوه وجود انسان به جا گذارد که این آثار در نهایت باعث نجات او خواهد بود. البته ممکن است این نجات بعد از تحمل درجاتی از عذاب فراهم شود که طبعاً محصول - بلکه عین - همان گناهان و خطاهای دیگریست که شخص در زندگی خود به جا آورده و آنها نیز به نوبه خود در نحوه وجود او اثر گذارده‌اند.

در بعضی از روایات آمده است: در روز قیامت به کسی که عبادت و بندگی خدا را به جا آورده می‌گویند اینک بهشت، وارد شو و از آن بهره گیر. اما به عالمان می‌گویند شما وارد بهشت نشوید؛ در مقابل درب بهشت بایستید و در کنار انبیاء برای مردم شفاعت کنید. از این روایت می‌فهمیم که شفاعت دارای درجات گوناگون است و برخی از عالمان دینی نیز مانند انبیاء دارای درجاتی از شفاعتند. چرا که آنها نیز در زندگی دنیا - درست مانند انبیاء - مردم را به سوی خداوند هدایت می‌نمودند و اکنون وقت آشکار شدن باطن حیات آنها و کسانیت که آنها برای هدایتشان تلاش می‌کردند. در روایت آمده العلماء و رثه الانبیا عالمان جانشینان پیغمبرانند؛ و نیز آمده علماء امتی افضل من انبیا، بنی اسرائیل عالمان امت من از پیغمبران بنی اسرائیل بافضیلت‌ترند.

در روایت مشهوری آمده است که امام صادق - علیه السلام - در آخرین لحظات عمرشان، نزدیکان و یارانشان را به نزد خود فراخوانده فرمودند بر شما باد به نماز؛ چرا که شفاعت ما اهل بیت به کسی که نماز را سبک بشمارد نخواهد رسید. از این روایت می‌فهمیم که اهل بیت پیامبر یکی از شفیعیان روز جزا هستند اما تحقق این شفاعت شرایط و موانعی دارد که در این روایت گویا به یکی از موانع آن اشاره شده است.

در روایت دیگری آمده که پیامبر فرمود در روز قیامت عده‌ای از اصحاب من به حوض کوثر نزدیک می‌شوند، اما ناگهان عده‌ای از فرشتگان آنها را به عقب می‌رانند. من به خداوند رو می‌کنم و می‌گویم ای خداوند این‌ها اصحاب من هستند. پاسخ می‌آید آری اصحاب تو هستند اما بعد از تو چه‌ها که نکردند.

نقل است که حضرت فاطمه - سلام الله علیها - شاید در آخرین ساعات عمر پدرشان، از ایشان پرسیدند: پدر جان، در روز قیامت، من شما را در کجا پیدا کنم؟ پیامبر فرمودند مرا در بهشت پیدا کن که لواء حمد با منست و من شفیع امتم به سوی ربم خواهم بود؛ پرسید پدر جان، اگر در آن جا نینمتم چه؟ فرمود در کنار حوض کوثر پیدا کن، آن جا که امتم را سیراب می‌کنم؛ گفت غیر از آن جا، شما را در کجا پیدا کنم؟ فرمود مرا در کنار پل صراط پیدا کن، آن جا که برای امتم دعا می‌کنم که سالم از صراط بگذرند؛ گفت غیر از آن جا، شما را در کجا پیدا کنم؟ فرمود مرا در کنار میزان پیدا کن، آنجا که مراقب اعمال امتم هستم و برایشان دعا می‌کنم؛ همین طور پرسید و پرسید تا در آخر پیامبر فرمود دخترم مرا در دره جهنم پیدا کن، آن جا که امتم را از عذاب رهایی می‌بخشم؛ و فاطمه زهرا از این خبر شادمان شد؛ صلی الله علیها و علی آئیها و بعلمها و بنیها.

در این جا فصل جدیدی از آیات سوره شعراء با ذکر ترجیع‌بند مکررش به پایان می‌رسد: ان فی ذلک لایه. چه نشانه‌ها و آیت‌هایی در این گفته‌ها بود؟ این چیز است که شما باید بگویید.

در ماجرای قیامت، در اوصاف جهنمیان، در قصه ابراهیم، چه نشانه‌هایی برای ما بود؟ آیا اکثر مردمی که در کنار خود می‌بینیم، به فلسفه زندگی فکر می‌کنند؟ آیا در قبال سنت‌ها و فرهنگ‌های موروثی، شأن یک انسان آزاد و آزاده را دارند؟ اگر امروز ابراهیمی در میان ظهور کند و از ما بپرسد در زندگی خود به چه چیزهایی دل بسته‌اید و سررشته حوادث هستی را وابسته به چه موجوداتی می‌دانید، چه پاسخی از ما خواهد شنید؟ اگر به همه ارزش‌ها و آرزوهای دست ساخته ما اعلان جنگ دهد، با او چه خواهیم کرد؟ اگر به ما بگوید تکنولوژی، اقتصاد، فرهنگ، دموکراسی، حقوق بشر، آزادی - و هر چیزی که من دون الله مورد توجه شماست - خدایان دروغینی هستند که در باطن خود، ما را از فلسفه زندگی دور می‌کنند، و درست به همین دلیل باعث بدبختی ما می‌شوند، به او چه خواهیم گفت؟ اگر بگوید نگاهمان را به همه مسائل زندگی - از خوردن و آشامیدن تا مرگ و زندگی - باید تغییر دهیم، از ما چه خواهد شنید؟ قرآن می‌گوید اکثر مردم به ابراهیم رو نکردند، هر چند تمامی آنها در روزی که باطن هستی و باطن خودشان برایشان آشکار شود، آرزو خواهند کرد که ای کاش با ابراهیم و ابراهیمیان بودیم: فلو ان لنا کره فنکون من المؤمنین. ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین؛ و ان ربک لهو العزیز الرحیم همانا که در آنست آیتی و نبودند اکثر آنها مؤمنان؛ و همانا که رب توست همانا اوست عزیز رحیم. صدق الله العلی العظیم.

از تو با مصلحت خویش نمی‌پردازم	هم‌چو پروانه که می‌سوزم و در پروازم
گر توانی که بجویی دلم امروز بجوی	ورنه بسیار بجویی و نیایی بازم
نه چنان معتقدم کم نظری سیر کند	یا چنان تشنه که جیجون بنشانند آرم
هم‌چو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش	تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
گر به آتش بریم صد ره و بیرون آری	زر نابم که همان باشم اگر بگدازم
گر تو آن جور پسندی که به سنگم بزنی	از من این جرم نباید که خلاف آغازم
خدمتی لایقم از دست نیاید چه کنم	سر نه چیز است که در پای عزیزان بازم
من خراباتیم و عاشق و دیوانه و مست	بیش‌تر زین چه حکایت بکند غمازم
ماجرای دل دیوانه بگفتم به طبیب	که همه شب در چشم است به فکر بازم
گفت از این نوع شکایت که تو داری سعدی	درد عشق است ندانم که چه درمان سازم

و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله

حلقه مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی

بهر مهر زمستانی

۸۰/۳/۶

۲ / مهر / ۱۴۲۲